



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۰۱ اکتوبر ۲۰۲۲

بريالی دربابی
ارسالی: میر عبدالرحیم عزیز

بیایید جمعیت، شورای نظار و "مسعود" را بهتر بشناسیم

قسمت پنجم

۴ - « قهرمان ملی » در آینه ای محدب چند نشریه:

امپریالیسم روس به خاطر تداوم سلطه اش در افغانستان (هرچند غیر مستقیم) از آنده افراد و اشخاص علنی، یا مخفی، مربوط به احزاب وابسته ای قبلی اش در اکثر کشور های جهان به خصوص کشور های آسیایی و اروپایی، که در اوطان شان دارای موقف و مشاغل مختلف از «فیلسوف» و سیاستمدار و ژورنالیست گرفته، تا نویسنده و شاعر و هنرمند و ... بودند، و تاکنون وابستگی ننگین شان را با آنکشور حفظ کرده اند (فرهنگیان و اجنتان دولت هایی دارای پیوند های سیاسی، اقتصادی و نظامی با روسیه ؛ من جمله جمهوری اسلامی ایران- مزید بر حزب توده و اکثریتی ها نیز شامل این طیف می باشند)؛ خواست تا غرض اغفال و تحمیق مردم شکنجه شده و بی دفاع ما، نقاره میان تهی کیش شخصیت مسعود را با ضربات قلم های وابسته و خریده شده شان به صدا درآوردند، و با این شگرد وی را «قهرمان ملی» افغانستان جازده، باند وطن فروش، شیاد، چپاولگر و آدمکشش را در قدرت نگهدارند. (شماری از سیاستمداران غربی نیز بر مبنای پالیسی دانه اندازی و خرید مسعود و داره اش- غرض پیشبرد مقاصد نظامی و سیاسی و اقتصادی شان در افغانستان- در این هیاهوی تبلیغاتی از عوامل سیاسی و استخباراتی و وابسته های جهانی حریف به زانو نشسته، عقب مانده، در رسانه های بلند آوازه و معتبرشان، و یا در مصاحبه هایشان، وی را به ستایش گرفتند؛ مانند: داکتر بارنت روبین کارشناس امریکایی در افغانستان، پیتر تامسن نماینده سابق امریکا در نزد مجاهدین، برت هنس معاون سفیر امریکا در کابل و لویی میشل معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه بلجیم و امثالهم).

اینک نمونه ای چند از همچو تبلیغات تهوع آور: جنرال تیب گریگوریان که فرماندهی عملیات را به عهده داشت، می گوید: " مجاهدین مسعود سرسختانه جنگیدند. سربازان ما قبل از این با جنگی که چنین دلیری و شجاعت به خرج داده شود، بر نخورده بودند. "

(کتاب «حقایق پشت پرده تهاجم شوروی در افغانستان» از سلیک هری سن).

" بعد ها، مسعود به خبرنگاران گفته بود نمایندگان شوروی در افغانستان می خواهند با او به توافق برسند « در دوره ای که یوری وروننتسف سفیر شوروی در کابل بود، او ده ها پیام و نامه به من فرستاد و خواهش کرد با او دیدار کنم و اعلام داشت، آماده است در هر جایی که من بخواهم، بیاید؛ مگر من با شوروی ها دیدار نکردم « (کتاب «توفان در افغانستان» از لیاخفسکی).

حال ببینیم جنرال بوریس گروموف در مورد چه می نویسد: " احمد شاه مسعود بی تردید خیلی هوشیار است و از دیگر رهبران مجاهدین، نظر به استعدادی که در سازماندهی امور نظامی دارد، برجسته تر می باشد، انسان نهایت با اراده و پر شور است. در حل مسایل که رویا روی او قرار دارد، از هدفمندی و پیگیری خارق العاده ای کار می گیرد. هنگام پیشبرد عملیات رزمی، اوضاع و توازن قوا را با فراصت ارزیابی میکند و توانایی آنرا دارد که بطور مستقل تصمیم گیری کند. او خیلی برده بار است، خیلی ساده لباس می پوشد و کوشش میکند از حواریون خود تفنگ نگیرد... " (صفحه ۲۵ کتاب «مرد استوار...»).

آقای کپلان، با دوستان دیگرش به رقابت پرداخته در وصف ذات مسعود می نویسد: " احمد شاه مسعود را باید در قطار بزرگترین رهبران نهضت مقاومت قرن بیستم حساب کرد. مسعود مانند مارشال تیتو، هوچی من و چیگوارا دشمن خود را شکست داد...، ساحه ای که در تصرف او بود با مقایسه با ساحاتیکه در دوران رهبری نهضت مقاومت مارشال تیتو، مائو تسه تونگ، هوچی من و چیگوارا قرار داشت، بیشتر زیر فشار حملات دشمن قرار داشت. مسعود تمام پیروزی ها و موفقیت های خود را بدون تخلف از حقوق انسانی (حقوق بشر) انجام داد(!؟) " (مندرجه صفحه ۳۰۷ کتاب «مرد استوار...» تاکید بر جمله اخیر- از دُرَبابایی).

" احمد شاه مسعود سمبول مقاومت...»، «مسعود قهرمان افسانوی نیروهای مقاومت»؛ «فرمانده مسعود...، یک انقلابی که مائوتسه تونگ، چه گوارا و رژی دوبری را بخوبی می شناسد» ؛ «مسعود یک کارشناس ستراتیژی بی نظیر»؛ «مسعود روزی بدون تلاوت قرآن سپری نکرده» (روزنامه کیهان شماره ۱۶۵۷۴ شنبه ۱۴ اسد به نقل از- ... خبرگزاری فرانسه.) یا (مندرجه «مرد استوار...»).

"مسعود رهبر افسانوی" (اولیور روا نویسنده کتاب «افغانستان...»).

باز هم مطلبی از لیاخفسکی در باره رهبر کج کلاهان شورای نظار: "داکتر نجیب در دوران ریاست خاد تلاش های زیاد کرد تا از طریق شبکه های پیچیده خاد خویش مسعود را از سر راهش بردارد (نوشته لیاخفسکی در مورد «کامران» از متن همین نقل قول حذف شده، زیرا که قبلاً به آن پرداخته شده است)، یک جوان دیگر هم که با خود تفنگچه آورده بود و با ضابط «ناچار» (یکی از اهالی پنجشیر) رابطه داشت جوان اعتراف نمود می خواست با بمب ساعتی و کنترل از راه دور جیب روسی مسعود را موقع سوار شدنش منفجر کند. به او گفته شده بود پس از آنکه عملیات را با موفقیت انجام داد، هلیکوپتری او را نجات خواهد داد."

نقد، بر بزرگ سازی مسعود، از نوشته ای جنرال روسی و ... را می گذارم به خوانندگان بادرایت. از آنجائی که درج نقل قول هائی بیشتر، این نوشته را به درازا می کشاند، صرفاً، در همین رابطه، با آوردن مطلب بسیار مضحک و خنده برانگیز، از اثری با زبان آقای شکرالله «کهگدای»، یعنی «افغانستان در چنگال خونین کمونیزم» در مورد بزرگ سازی مسعود؛ بسنده می شود.

در اثر مذکور، در زیر عنوان "من احمد شاه مسعود پنجشیری هستم ولی احمد شاه مسعود نیستم" چنین آمده است:

«یک هم اتاقی دیگر ما در «پنج اطاقه» زندان صدارت یعنی در بیخ گوش سلطان علی کشتمند صدراعظم حکومت مزدور روسیه بلشویک در کابل، احمد شاه اهل پنجشیر بود. جوان دلاور و میانه قد، خوش صحبت و بسیار خوب. او کارمند ریاست هوائی ملکی بود. حکایت میکرد که سه بجه شب اطراف خانه شانرا در شهر آرا عسکر و تانک گرفت و او را به بسیار شن و فرت از خانه اش گرفتار و به زندان صدارت آوردند و هی می زدند و شکنجه میکردند که احمد شاه مسعود است. او داد می زد که بلی احمد شاه مسعود پنجشیری است ولی قوماندان احمد شاه مسعود نیست. شب های زیادی حرف او را کسی باور نمیکرد و چنان شکنجه اش میکردند که هرباری که برای تحقیق او را از اطاق می بردند، از هم اطاقی ها کپه نصور تقاضا میکرد و نصور را قورت میکرد و می گفت که نصور او را بی حس می سازد و ضربات شکنجه را به همان شدتش حس نمی کند. در همان چند روزی که در همان اطاق بودم، آنقدر این احمد شاه پنجشیری بیچاره را زدند و کوبیدند که تمام بدنش زرد و کبود شده بود و یارای صحبت را نداشت. روس ها و نوکرانش از نام احمد شاه مسعود آنقدر ترس داشتند که هر احمد شاه مسعود را که میافتند می زدند و می کوبیدند تا اگر احمد شاه اصلی را به چنگ بیاورند. خداوند می داند که چند احمد شاه را عوضی گرفتند و زدند و شکنجه

کردند و شاید هم چند تایی را اعدام کرده باشند. تا اگر در بین یکی از این ها احمد شاه مسعود اصلی بوده باشد.» ؛ «... حکومت شیاد بیرک - نجیب بخاطر شیر پنجشیر با پنجشیری ها دشمن بود که فقط بخاطر پنجشیری بودن، پنجشیری ها را میگرفت و به زندان می انداخت... (!)» .

(صفحات ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۶۷ همان اثر یا به واقع خزعبلات نامه ای که با زبان لمپن آرایش شده است- تاکید از دُرَبابایی).

نویسنده این چرند نامه، یعنی آقای شکرالله کهگدای، که خود عضو فعال خاد بوده و در داخل زندان به فعالیت های سیاسی - اطلاعاتی (جاسوسی) اشتغال داشت (در زندان پلچرخ، نخست شعله یی ها که وی را از سالها قبل به مثابه عضو «ضبط احوالات» ارگ شاهی و بعد ها عضو خاد، می شناختند، و متعاقب آن استادان معروف پوهنتون موصوف را، که قبل از زندانی شدن استادان، ایشانرا در ساحه پوهنتون تحت نظر داشت، افشا کرده بودند)، مستنطقین و شکنجه گران شرف باخته و وطن فروش خاد را خیلی ها احمق و کودن وانمود کرده، که گویا احمد شاه مسعود را از یک زندانی هم نام وی از اهالی پنجشیر، تفکیک و شناسایی نتوانسته، و «هر احمد شاه مسعود را که می یافتند می زدند و می کوبیدند، تا اگر احمد شاه مسعود اصلی را به چنگ بیاورند». شکنجه گرانی مثل قیوم صافی؛ عبدالله «بچه سرور» باشندۀ قریۀ اوستاکاران کوهستان مشهور به «عبدالله رقصنده»؛ حمید شتاب معروف به «حمید کومه کته»؛ امین «دست دراز» معروف به «امین جلا»، (برادر پرچمی مشهور «فاروق زرد» آمر سیاسی وزارت داخلۀ کارمل)؛ لطیف شریفی مشهور به «شاگرد مستری» (که از هر جلادی جلادتر بود)؛ قاسم مشهور به «قاسم خان عینک»، یا «قاسم کارتونیک» مدیر قسم سه؛ غنی پرچمی رئیس عمومی تحقیق؛ داکتر کریم بها رئیس خاد پنج؛ «واسع غفاری» مدیر قسم سه، بعداً معاون خارنوال اختصاصی انقلابی؛ نعیم مومند و ده ها مستنطق وجدان کشته و شرف باخته ای دیگر که اسمای این وطن فروشان هرزه در نوشته های بعدی از این قلم خواهد آمد، طور معروف جنسیت و نوعیت کبوتران را در هوا تشخیص می کردند، چه برسد به شناخت مسعود که در مدارج و مراتب ده ها بار بالاتر و «والا تر» از آنان، در خدمت سوسیال امپریالیزم روس قرار داشت.

ناشر «کاروان» (شکرالله کهگدای)، که شیپور ژورنالیست بودنش را در هر کجا پف می کند و از به اصطلاح زندانی بودنش می لافد؛ با دیده درآیی «اوسانه» و «سی سانه» ای خود ساخته اش را از چشمدید هایش در زندان، وانمود کرده، آنرا به جای واقعیت به خورد دیگران می دهد.

۵ - باز تاب ماهیت اصلی مسعود در نشرات:

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که «داود خان» را بر اریکه قدرت رساند، نخستین تکانی بود که همزیستی باهمی و سنتی اقوام، قبایل، و عشایر کشور را به لرزه درآورد. و پی آمد آن، یعنی کودتای ننگین و خونبار ۷ ثور ۱۳۵۷، که با مجوز و کمک شوروی پیاده شد، اجتماع نسبتاً آرام و مختلط را چنان تکان های شدید و وحشتناکی داد، که در تمامی ابعادش ترک و درز هول انگیزی بر داشت. از همپاشی وحدت نسبی اقوام آغازیدن گرفت. نفاق و شقاق، شقاوت و عداوت، کشت و کشتار، جا گزین آن گردید؛ و از هر ترک و درز قبلی خون فوران زد.

تجاوز قوای گرسنه شوروی، این ترک و درز خونین را هزاران بار چاک و چاکتر و خون افشانتر گردانید. کودتاها و تجاوز ارتش امپریالیسم روس به واقعیت امر علت العلل شد، در نمایش معلول بعدی، یعنی تهاجم «اخوان امریکایی»، (داره های رهن و غارتگر، وطن فروش و مدنیّت بر انداز، قاتل و آدم فروش، قواد و متجاوز به ناموس هموطنان تیر خورده ای ما)؛ و اخوان روسی (داره جمعیت اسلامی، در مرکز آن «شورای نظار»، به سر باندی احمدشاه مسعود - این اجنت پرورش یافته استخبارات وزارت دفاع روسیه G.R.U.) به کابل اسارت کشیده در ۸ ثور؛ که اقوام و عشایر و... کشور را بدانگونه تسلیخ و قصابی کردند که مثال آنرا تاریخ کشور ما به یاد ندارد؛ که وحدت نسبی و زیست با همی کلیه باشندگان این سرزمین سوختانده شده را، آنچنان دچار افتراق و پراگندگی نمودند، که نمونه آنرا نمی توان در شرایط موجود در هیچ کشور جهان نشانی کرد.

در تباهی فرهنگ مادی و معنوی و تمام ارزشهای بی مثال تاریخی ما، دستان آغشته به خون دهها هزار هموطن بی گناه و بی دفاع ما، یعنی دستان پلید باند جمعیت اسلامی در مرکزش «شورا نظار» به امریت مسعود و خلف «بی وفایش» قسیم فهیم (که در ریاست خادشش امریت تحقیق پست مهمی داشت و از همان ریاست به «شورای نظار» فرستاده شد)، کمتر از حکمتیار، مزاری، سیاف، محقق، خلیلی، ملا عمر و شرکا نیست.

حالا خواهیم دید که نشرات در مورد این قهرمان سنگر دفاع از منافع امپریالیزم روس؛ به چه نتایجی دست یافته اند:

با خواننده ای تشنه به کشف نیرنگهای استعمار و امپریالیزم در کشور ما، یکجا می رویم به سراغ پانویس رساله ای «نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های K.G.B. در افغانستان» مورخ

اکتوبر ۱۹۹۶ (قرار معلوم نویسنده این رساله بعد از بازنگری مجدد، نوشته اشرا در بار دوم وسیعاً تکثیر و به دسترس خوانندگان خواهد گذاشت).

در نخستین زیر نویس رساله فوق الذکر چنین درج شده است: « بروس ریچارد سن ژونالیست امریکایی که مقالات او در باره افغانستان از دوازده سال باینطرف در جراید و مجلات امریکایی به طبع رسیده است و «مجله آینه افغانستان» نیز آنرا نشر نموده است، بعد از فروپاشی شوروی، وی چندین بار به روسیه رفت و در یکی از سفر هایش یادداشتها و اسناد K.G.B. در باره مناسبات احمد شاه مسعود با روس ها را باخود به امریکا آورد و در یونورستی «هاروارد» امریکا به انگلیسی ترجمه کرده و برای نشر به دسترس «مجله افغانستان» گذاشت، چنانچه قسمتی از مقالات موصوف در شماره ۲۹ «آینه افغانستان» (بخش انگلیسی) نشر شد. در قسمت آخر آن (صفحات ۱۶-۱۸ اصل راپور مورخ ۱۳ اپریل ۱۹۹۲) چنین آمده است: " پل بالای دریا پنج که در اشکاشم در سرحد افغانستان به شوروی جریان دارد، بدون شبهه حیثیت طفل مولود تصورات نظامی شوروی را دارد... این پل در اخیر سال ۱۹۷۹ ساخته شد، سپاه قوماندان احمد شاه مسعود دفعتاً صلح را با این پل آورد. عنوان صفحه ۱۷ تعداد کثیری اسیران جنگی شوروی در سپاه مسعود خدمت می کنند و یک نفر از بادیگارد های شخص مسعود عسکرپست از اوکراین شوروی بلوک مشر سابق قوای هوایی که اکنون «مسلمان» شده است، در رابطه مسعود با K.G.B. اسناد و فکت هایی زیادی در اخبار و جراید منتشر شده؛ به مثل... ".

۶- مروری بر مجله آینه، کتاب غوربندی، مصاحبه شکورزاده و ...

مجله آینه افغانستان (شماره ۴۵ مورخه ۱۹۹۵، صفحات ۴۵ و ۴۶) در باره «مسعود بزرگ» مطلبی دارد، که در ذیل توجه تانرا به آن جلب مینمایم: " جهانگرد خبر چین ما... از اروپا... خبری با خود آورده است که...، وی گفت: این اخبار که فعلا از جوش افتاده، ولی مزه خود را هنوز حفظ کرده است، من از دهن یک کمونیست کابلی بیرون کشیدم که می گفت: خلاصه معلومات خودش را توأم با آنچه از ملاقات با یک جنرال روسی در مسکو اخذ کرده است، ارائه میدهد. جنرال روسی به کمونیست شکست خورده کابلی اظهار نمود: ما احمد شاه مسعود را نه تنها از بین نمی بردیم؛ بلکه او را تقویه هم می کردیم، زیرا وی نفر خود ما بود و پلان دوم این بود که اگر نجیب سقوط کند، مسعود جایش را پر نماید، پس اینهمه جنگها برای چه بود؟ در حقیقت ما با دار و دسته حکمتیار که خیلی متعصب و کهنه خیال و بسیار جاه طلب و انتقامجو است در سطح کشور می جنگیدیم، ولی با مسعود جنگهای تاکتیکی داشتیم تا شخصیت او به حیث یک قوماندان سر سخت بیشتر تبارز کند

(منظورش از جنگ های تاکتیکی، مانور هایبست که هدفش بر انداختن حریف نباشد) ما پذیرفته بودیم که احمدشاه مسعود با عده زیادی از کار مندان امنیت دولتی رابطه غیر مستقیم ایجاد نماید. تمام راپور هاییکه توسط اعضای خاد به ریاست هفت تسلیم داده می شد، به معاون اول ریاست امنیت دولتی که از اهالی پنجشیر بود (برادر فرید مزدک عضو بیروی سیاسی، رئیس سازمان جوانان، معاون حزب وطن) تسلیم داده می شد و او وظیفه داشت که این راپور ها را تلف کند... به یاد دارید که داکتر منوکی منگل، کارمند امنیت دولتی که یکی از دوستان نجیب بود، به دستور ما به پنجشیر اعزام شد تا با مسعود و رفقایش کمک کند، ولی ظاهراً اعلام گردید که وی توسط مسعود گروگان گرفته شده است. مدتی بعد دولت کابل منوکی منگل را به کمک شوروی آزاد نمود و ما به همین بهانه، پول گزافی به مسعود فرستادیم. دهها کارمند مهم وزارت امنیت دولتی گاهگاهی به همین شیوه توسط مسعود گروگان گرفته می شدند. عبدالحمید محتاط K.G.B معلوم الحال (معاون رئیس جمهور) عضو ارتباطی بود، که به وسیله او با احمد شاه مسعود تماس بعمل می آمد. باری (درسال ۱۹۹۱) به وی وظیفه داده شد تا با طیاره مخصوص نزد مسعود برود و ضمن ملاقات به وی اطمینان دهد که فعلاً کرسی وزارت دفاع برای وی محفوظ است. احمد شاه مسعود در ختم ملاقات و هنگام وداع، جعبه ظرفی را به محتاط اهدا کرد که محتوی حمایل گردن زمرد بود و میلیون ها افغانی ارزش داشت. مسعود برایش گفته بود: « این تحفه ناچیز را از طرف من به ینگه ام بدهید. » (ینگه اش یعنی خانم عبدالحمید محتاط!). روی همین ارتباط بود که بعد از سقوط نجیب، اعضای خاد (به استثنای پشتون ها) بخدمت مسعود قرار گرفتند (حرفهایی هم در همین مورد بقلم آقای برزین در شماره ماه می و جون سال ۱۹۹۳ جریده مجاهد ولس، تحت نام «دست K.G.B. در درون خورجین جمعیت درمانده» منتشر شده است) بعد از سقوط نجیب، حکومت بدون جنجال به دست مسعود افتاد و طوریکه شاهد بودیم، متعاقباً وی به حیث وزیر دفاع تعیین شد. همانگاه یک تن از ژورنالیستان تاجکستان در نخستین مصاحبه با احمد شاه مسعود گفت: «اطلاع داریم که شما با یکعده از جنرالان روسی ارتباط داشتید.» مسعود اعتراف کرد: «... بلی ... آنان معلومات بیشتری بمن می دادند!» (این اعتراف رسماً از طریق تلویزیون افغانستان منتشر گردید.) شاید آقای مسعود تصور می کرده است که این اعتراف صریح، ذهنیتی را تولید خواهد کرد که گویا (حتی) جنرالان روسی اجنت و سر سپرده و جاسوس او بوده اند! عجب زمان اییست! ناگفته نباید رفت که جمعیت مربوط به مسعود، به نام «زاغ سفید» نامیده می شد. "

بر جمله ای از متن فوق مبنی بر: «... روی همین ارتباطات بود که بعد از سقوط نجیب، اکثر اعضای خاد (به استثنای پشتونها) بخدمت مسعود قرار گرفتند»؛ می با یست درنگ کرد.

«پرزین» در مورد انتقال اعضای خاد به داخل جمعیت ربانی - مسعود (از آغازین روز های تشکیل این باند منفور) به وضاحت روشنی انداخته است.

این قلم، نیز بر این واقعیت تأکید می ورزد که نیروی های مخفی خاد (همچنان تشکیلات ماقبل آن)، در یک جنگی بی رحمانه و پنهانی، نه تنها به درون جمعیت اسلامی؛ بلکه (بدون استثنا) به داخل سایر تشکیلات ضد شوروی، از همان اوایل تشکیل آنها، توسط K.G.B. و G.R.U. ، انتقال داده شدند. هر گاه جریان انتقال؛ کند و یا تند می بود؛ ولی توقفی در آن به مشاهده نمی رسید.

قبل از پروسه «مصالحة ملی»، سوسیال امپریالیزم روس بیشترین نیرو های مخفی و نیمه مخفی، یعنی مزدوران خادی و غیر خادی اشرا بر مبنای تعلقات ملیتی، قومی، زبانی، منطقه ای و... ، تقسیم بندی نموده، آنان را از طریق کانالهای قبلاً ساخته شده به داخل احزاب، تنظیم ها، سازمانها و ... فرستاد. اعضای پشتون تبار خاد، عمدتاً به داخل حزب اسلامی حکمتیار خون آشام و باند سیاف و جدان فروخته و... ، جابجا شدند؛ همانطوری که نیرو های خاد، سازمان داده شده توسط سلطانعلی کشتمند و برادرش اسد الله کشتمند و... ، در درون باند وحدت، یعنی در پهلوی وحدتی های وابسته به «واواک» جمهوری اسلامی ایران خزیدند. و خادی های ازبک زبان افغانستان همراه با ازبک های فرستاده شده از ازبکستان که زیر پوشش ازبک های افغان درخاد و در زندان های دولت دست نشانده و سایر نهاد های وابسته به آن فعالیت می نمودند در زیر نظارت عبدالحکیم شرعی، بعداً در زیر دامن خونین قصاب مشهور دوستم و شرکای پرچمی و غیر پرچمی اش؛ موضع گرفتند. به قسمتی از «نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های K.G.B. در افغانستان»، در همین رابطه توجه کنیم:

« اساساً سوسیال امپریالیزم روس از اوایل تشکیل «حزب دموکراتیک خلق» سر سیرده ترین اعضای کمیته مرکزی را که منصوب به اقوام مختلف کشور بودند، توظیف کرده بود، که مزید بر جلب و جذب افراد از اقوام مختلف کشور، در حوزه های تحت پرورش و آموزش خود شان و یا سایر مسئولین حزب، فقط افراد قابل اعتماد از اقوام منصوبه ای خود شانرا مجزا از حیطة دید سایر اعضای حزب، حتی اعضای بیروی سیاسی ، به طور کاملاً سری و مخفی سازماندهی نموده، و گذارش فعالیت های استخباراتی- سیاسی آنانرا صرفاً به اعضای رابط خود، که عناصری به

ظاهر عادی و اغلباً غیر حزبی بودند؛ بدهند... . شماری از این افراد دسته بندی شده، بعد از تجاوز شوروی به کشور، بدنه اصلی خاد را ساختند...».

بایست تذکار داد که امپریالیزم روس در جابجایی نیرو هایش به داخل تشکیلات فوق بر مبنای وجوه مشترک اتنیکی، زبانی و منطقه ای بنا بر علل سیاسی از همگونسازی مطلق این نیرو ها خودداری می نمود، و شماری از اجنت های؛ مثلاً دری زبانان اشرا به داخل تشکیلات پشتو زبانان و بر عکس آن می فرستاد؛ به مثل آن پیلوت پشتون تباری که در رابطه جمعیت اسلامی در سال ۱۳۵۹ «گرفتار» شده بود (که در بخش جمعیت اسلامی به آن اشاره شد) و یا آقای «مجبور» پشتون تبار، پیلوت تحصیلکرده در شوروی، و یکی از صاحب منصبان بلند رتبه وزارت داخله گلاب زوی در درون باند ربانی - مسعود فعالیت مینمود (موصوف بعداً در همین رابطه «محکوم» به ۲۰ سال زندان گردید)، و یا آقای میر انجام الدین، دری زبان، صاحب منصب، پیلوت تحصیلکرده در شوروی (نامبرده در زندان پلچرخی «بلاک... منزل اول» می گفت: «من دارای تجربه یک هزار ساعت پرواز تمرینی در طیاره جیت جنگی «۲۱ MIC» هستم...»)، موصوف دو بار در دوره ریاست جمهوری داود خان در زندان دهمزنگ «محبوس» شده بود. و بار سوم توسط دولت تره کی - امین قید شد. بار چهارم به خاطر عضویت فعالش در باند رسول سیاف «محکوم» به بیست (۲۰) سال حبس گردید. وی بعد از هشت ثور منحوس، فرد قدرتمندی شد در «دولت» آدمکشان حرفه ای «اخوان» (بنیادگرایان). کاوش و پژوهش این قلم در زمینه، بر فعل و انفعالات سیاسی استخباراتی: (سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و...) درون زندان «پلچرخی» (این محراق بسیار متراکم سیاسی - استخباراتی و اجتماع متشکل از زندانیان منصوب به تمامی ملیت ها و اقوام کشور، به شمول جواسیس خارجی) استوار می باشد که این خود بازتابی بوده از رخداد های نظامی - سیاسی - استخباراتی داخل و خارج کشور در آن ایام. خوب است در همین رابطه به گزارش مجله Diplomat شماره ۳۸ - عقرب ۱۳۷۳_ ۱۹۹۴ مندرجه شماره ۳۸ مجله «پیام زن» صفحه ۳۰ توجه نماییم: «تمام شعبه پنج خاد به حزب اسلامی حکمتیار پیوست، نیروی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که به حکمتیار پیوسته بود او را در یورش به کابل کمک می نمود».

حال به راست و دروغ جنرال عظیمی در کتابش («اردو و سیاست» صفحه ۵۶۷) توجه کنیم: «نجیب الله گفت که من خبر دارم که عبدالحمید محتاط، کاویانی و مزدک با احمد شاه مسعود ارتباط دارند»؛ «امر سیاسی گارنیزیون کابل تورن جنرال امیر محمد از سالها قبل با مسعود رابطه داشت

و ما از این موضوع بی اطلاع بودیم همانطوری که نمی دانستیم دوکتور عبدالله مسئول سیاسی و سخنگوی مسعود برادر جنرال لطیف خود مان است». (!؟)

گفته اخیر جنرال عظیمی در مورد به اصطلاح عدم آگاهی نجیب الله از ارتباط امیر محمد و لطیف، جنرالهای بلند پایه وی با «مسعود قهرمان» و عبدالله که غرض مشوب ساختن ذهنیت کاوشگران مسایل امور سیاسی افغانستان درج کتابش گردیده، مورد قبول این قلم نیست؛ زیرا که نجیب خود یکی از اساسی ترین سیخ های بافت K.G.B. در این مناسبات بسیار مغلق، پیچیده و درهم تنیده بود، وی از روابط مخفیانه همپالکی اش یعنی مسعود با G.R.U. و نفوذش به درون «نهضت جوانان مسلمان» (در آن سال هائی که مسعود ظاهراً محصل فاکولته انجیری بود...) نیز اطلاع داشت. مغز متفکر خاد (این پرورش یافته مشهور ترین «ضبط احوالات» دربار، یعنی پدرش **اخترمحمد احمد زی** که از طرفداران سردار داود بوده، و در هر دو دوره صدارت و جمهوریت داودخان، در نقش وکیل التجار افغانی مقیم پاکستان به کار و بار استخبارات در آنکشور به نفع روسها اشتغال داشت)، نمی توانست که از مجموع روابط اعضای بلند مرتبه حزیش با مسعود؛ با خبر نباشد.

جلاد بسیار زیرک و محیل خاد، فقط از پیاده کردن مرحله نخست پلان ستراتیژیک نظامی شوروی توسط هم مسلکش (مسعود)، آگاهی کامل داشت، یعنی می دانست که ستراتیژیست های نظامی روس، مسعود را منحیث دیده بان و محافظ مناطق مهم سوق الجیشی افغانستان؛ همینطور غرض سرکوب نیروی های رزمنده جنگ مقاومت و بسا مسایل مهم سیاسی، استخباراتی؛ گمارده است.

نجیب؛ اما به فاز دوم این پلان توجه نکرده بود، که روزی خودش برای استعمار روس بی مصرف و بی ارزش خواهد شد و به جایش («رهبر افسانوی»)، یا به گفته ای عزام («بهرتر از ناپلئون») در نقش یک «انقلابی مسلمان و ضد الحاد شوروی» خواهد نشست. **غوربندی در اثرش «نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (صفحه ۱۲۲) مینویسد:** «فرید احمد مزدک از تریبون عالیترین مقام حزبی به صورت سازمانیافته در این شبکه کار میکرد (شبکه ضد نجیب) و تمام رایور های فوق العاده محرم نظامی را توسط برادر خود **یار محمد** و رایور های ملکی را خودش طبقه بندی نموده بصورت منظم بدسترس احمد شاه مسعود می گذاشت».

غوربندی از طریق تیلیفون از مزدک می پرسد: «از نقش خود که در سقوط نجیب الله و حاکمیت حزب داشته اید، چه پاداشتی گرفته اید؟»، مزدک با بیشرمی، می گوید: «من منکر نقش خود در سقوط نجیب الله نیستم چون مخالف وی بودم این کار را کردم».

به این نمی پردازم، که چرا مزدک این اجنت معلوم الحال K.G.B. از تصمیم آمرین روسی اش در به اصطلاح سقوط نجیب، دم نه زده، به جای آن، نقش خود را در «سقوط» جلااد خاد و رئیس دولت پوشالی («مخالفت سیاسی») وانمود کرده است؛ ولی به نکته مهمی که غوربندی در صفحه ۱۱۶ کتابش، روی آن تمرکز کرده؛ مختصراً خواهم پرداخت.

غوربندی در تشکیل گنگره حزب منصوبه اش، «پنج نیروی متشکله» ای آنرا یاد آوری نموده است. اینک سه نیروی متشکله کنگره حزب منفورش را، که در متن آن مسائلی نهفته است، در زیر با هم یکجا مطالعه می نمایم:

۱- تشکیلات مخفی محمود بریالی اهداف و سازمان های کاملاً جداگانه ای داشت و پابند کدام دستور و فیصله نجیب الله نبود (نقل به مفهوم).

۲- «نیروی دیگری که در داخل حزب (حزبک) جداگانه ساخته بود مربوط به نجم الدین کاویانی و فرید احمد مزدک بود. ایشان اعضای مخفی جمعیت اسلامی و مربوط به شاخه «شورای نظار» آن بودند. نقش خائینانه ایشان در سقوط حاکمیت حزبی به کسی پوشیده نیست». (به این فقره قبلاً هم اشاره شده است)

۳- «نیروی سوم مربوط به آقای کشتمند، گرداننده کنگره بیروکراتان فاسد وابسته به وی بود. کشتمند زمانیکه بعد از دوره دوم حکومت برطرف گردید، از حزب و دفتر سیاسی آن استعفا داده شرمسارانه گفت به حزب وحدت تعلق فکری دارد و برای تحکیم آن سعی نموده و ائتلاف شمال را بر حق میداند.» (تأکید از ثربابایی است).

غوربندی که یک تن از اعضای مهم کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» بود، با خشم و نفرت دو راز مهم را از عمق قضایا درون حزبش بیرون کشیده است، یعنی نجم الدین کاویانی و مزدک به طور سری در تشکیل «شورای نظار» به مسعود یاری می رسانند و عضویت شانرا به آن نهاد، به خود تبریک و تهنیت می گویند.

این عمل، نیز نمایانگر آن است که شوروی به گونه ای کاملاً سری و پوشیده، بخشهای بسیار حساس و مهم نهاد های سیاسی، بویژه اطلاعاتی، قسماً نظامی (اعم از ملیشه «حزب دموکراتیک خلق») را از چهار چوب آن حزب خارج ساخته، آنها را در قالب «شورای نظار» قرار داده، و به تبعیت از «پارتیزان مسعود»؛ فرمان می دهد.

در تبیین نیروی سومی، این مفهوم شفافیت یافته که سلطانعلی کشتمند نیز بر مبنای همین پروژه ای استحاله نیروها (پیوست اعضای رهبری «حزب دموکراتیک خلق» به «حزب اسلامی» حکمتیار،

جمعیت اسلامی ربانی - مسعود؛ «حزب وحدت اسلامی» مزاری - محقق - خلیلی و باند سیاف و امثال آنها)، در چوکات «ائتلاف شمال» رهبری «مسعودبزرگ» را که در آینده نزدیک به مثابه صور اسلامی دولت دست نشانده در نظر گرفته شده بود- مورد تأیید قرار می دهد. و به داخل «حزب وحدت»، که سال ها قبل شماری خادیهها از مثلث برادرش، اسدالله کشتمند رئیس خاد...، و جواسیس کاملاً مخفی و تربیه شده ای خودش در آن حزب نفوذ نموده و جا به جا شده بودند؛ «شرمسارانه» می خزد. همانطوری که گلم جمع دوستم، این فرد مورد اعتماد جنرالهای وزارت دفاع شوروی، صراحی اطاعت از نجیب را به سنگ اسلامی می کوبد و از جانب اجنت قدیمی و چند بعدی (صبغت الله مجددی) به درجه «خالد بن ولید» و...، ارتقای مقام می یابد. به حج می رود، و با آب زمزم «غسل تعمید» می گیرد. و یا جنرال «تنی» که با تمام نکبت و گندش، (ظاهراً) خود را زنگ پای حکمتیار بی عار می سازد، تا در رقص کودتایی امیر حزب اسلامی علیه جلااد خاد، شرنگ و ترنگی از وی نیز به گوشها برسد.

پایان قسمت پنجم

ادامه دارد...